

پژوهش‌های قرآن و حدیث

سال چهل و نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
Vol. 49, No. 2, Autumn and Winter 2016-2017
صص ۱۸۵-۲۰۵

بررسی تطبیقی دیدگاه علامه طباطبایی و علامه فضل‌الله درباره تفسیر آیه شق القمر

منصور پهلوان^۱، اسلام ملکی معاف^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۸/۲۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۰۳/۰۸)

چکیده

عموم مفسران از جمله علامه طباطبایی بر این باورند که آیه «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ أَنْشَقَ الْقَمَرُ [قمر: ۱] هنگام قیامت نزدیک شد و ماه شکافت» ناظر به معجزه شق القمر است که در زمان پیامبر خاتم (ص) تحقق یافته است. در مقابل، اندکی از مفسران از جمله سید محمدحسین فضل‌الله (صاحب تفسیر من وحي القرآن) بر این باورند که این آیه به شکافته شدن ماه در قیامت اشاره دارد و روایاتی که تحقق آن در زمان پیامبر (ص) را مطرح کرده اند قابل اتکا نیستند. علامه طباطبایی در میزان از نظریه مشهور دفاع کرده اما فضل‌الله آن را نقد کرده و دفاعیات صاحب میزان را ناکافی دانسته است. در این نوشتار با استناد به شواهد قرآنی و تاریخی نشان داده شده است که نظریه مشهور با اشکال‌هایی مواجه است و نظریه فضل‌الله و شماری از عالمان مسلمان که انشقاق قمر را از رویدادهای هنگام قیامت می‌دانند قوی‌تر است.

کلیدواژه‌ها: اعجاز، میزان، شق القمر، علامه طباطبایی، من وحي القرآن، محمدحسین فضل‌الله.

۱. استاد گروه قرآن و حدیث دانشگاه تهران. Email: pahlevan@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). Email: islammaleki@yahoo.com

۱. در آمد

عموم مفسران، آیه نخست سوره قمر را ناظر به معجزه «انشقاق القمر» یا «شق القمر» می‌دانند زیرا در روایات آمده است که پیامبر اکرم (ص) در پاسخ به درخواست مشرکان مکه، دو نیم شدن ماه را به آنان نشان داد. این تفسیر متکی به روایت‌های متعددی است که با ظاهر آیات آغازین سوره قمر نیز سازگار می‌نماید. علامه طباطبایی در المیزان از همین دیدگاه دفاع می‌کند [۲۸، ج ۱۹، ص ۵۵] اما سید محمدحسین فضل‌الله گرچه انشقاق قمر را از قدرت خداوند دور نمی‌داند اما ظاهر آیات سوره قمر را دال بر «تحقق فعلی» آن نمی‌داند و آن را با برخی از آیات دیگر ناسازگار می‌بیند. وی معتقد است معلوم نیست روایاتی که در این مورد نقل شده متواتر باشند. از این رو با اقلیتی از مفسران که آیه اول سوره قمر را ناظر به حوادث هولناک در آستانه قیامت می‌دانند هم‌داستان شده است [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۷]. طبق این تفسیر، آیه «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ» نیز همانند «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ» [قیامت: ۸]، «وَ اَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاٰهِيَةٌ» [حاقة: ۱۶] و آیات فراوان دیگر به قیامت اشاره دارد.

۲. استدلال علامه طباطبایی بر صحت دیدگاه مشهور

علامه طباطبایی برای اثبات دیدگاه مشهور دو استدلال ذکر می‌کند. نخست اینکه آیه دوم سوره قمر (وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) نشان می‌دهد عبارت «اَنْشَقَّ الْقَمَرُ» در آیه اول اشاره به معجزه‌ای است که در زمان نزول سوره قمر به وقوع پیوسته و مشرکان آن را جادو قلمداد کرده‌اند. بنابراین واژه «آيَةً» در «وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا...» ناگزیر بر عبارت «اَنْشَقَّ الْقَمَرُ» منطبق است و چنین نیست که اشاره به معجزه و آیه‌ای در قیامت باشد که مشرکان آن را جادو بنامند زیرا در قیامت مجالی برای تکذیب معجزات وجود ندارد و همه حقایق روشن خواهد بود [۲۸، ج ۱۹، ص ۵۵ و ۶۰]. وی در اینجا «اَنْشَقَّ الْقَمَرُ» در آیه اول را با واژه «آيَةً» در آیه دوم منطبق فرض کرده است.

استدلال دیگر علامه طباطبایی اینست که روایات بسیاری در منابع شیعه و سنی در مورد تحقق انشقاق قمر آمده است که به حد شهرت و استفاضه می‌رسد و اهل حدیث و مفسران درباره پذیرش آن اتفاق نظر دارند و کسی جز حسن بصری، عطاء بن ابی مسلم خراسانی و ابولقاسم بلخی معتزلی با آن مخالفت نکرده است [۲۸، ج ۱۹، ص ۵۵]. وی

می‌گوید: «شکافته شدن ماه برای پیامبر^(ص) در روایات شیعه از اهل‌بیت^(ع) بسیار نقل شده است و محدثان و علمای شیعه این روایت‌ها را بی‌درنگ پذیرفته‌اند. [۲۸، ج ۱۹، صص ۵۹-۶۰] ایشان نظریه مشهور را مستند به قرآن و سنت دانسته، پذیرش آن را واجب می‌شمارد [همان].

۳. نقدهای فضل‌الله بر دیدگاه مشهور

۳.۱. دلالت فعل ماضی

در دفاع از نظریه مشهور گفته می‌شود فعل ماضی «انشق» در تحقق حادثه در زمان گذشته ظهور دارد و بدون قرینه نمی‌توان آن را ناظر به آینده دانست [۴، ج ۴، ص ۱۹۷] اما فضل‌الله و دیگر ناقدان این نظریه بر این باورند که صیغه ماضی در اینجا برای تأکید بر قطعیت وقوع این حادثه در قیامت است و دلالت بر زمان ماضی ندارد [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۶]. کاربرد فعل ماضی برای دلالت بر «آینده محقق‌الوقوع» نمونه‌های بسیاری در قرآن دارد همانند «و نَفِخَ فِي الصُّورِ...» [یس: ۵۱]، «و أَرْزَلْنَا الْجَنَّةَ لِّلْمُتَّقِينَ» [شعراء: ۹۰]، «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ...» [نحل: ۱] و آیات ۶۸ تا ۷۴ سوره زمر. ۱

۳.۲. مناقشه در دلالت آیات نخست سوره قمر

فضل‌الله بر این باور است که آیه «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ...» [قمر: ۲] «و هر گاه نشانه‌ای ببینند روی گردانده، می‌گویند 'جادویی مستمر است'» ناظر به یک معجزه خاص که مشرکان در هنگام نزول این آیه دیده بودند نیست بلکه فقط می‌خواهد شیوه برخورد کلی و همیشگی مشرکان با آیات الهی را بیان کند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۶ و ۲۷۹]. واژه «آیه» در اینجا آیات قرآن و هر نشانه‌ای که بر حقانیت پیامبر^(ص) دلالت کند را شامل می‌شود و لازم نیست آن را ناظر به عبارت «انشق»

۱. نظریه کسانی که انشقاق قمر را مربوط به قیامت می‌دانند حاوی این گزاره پنهان است که مردم مکه در عصر نزول قرآن تحقق این حادثه را به چشم ندیده بودند بنابراین همین «عدم رؤیت»، یک «قرینه حسی» برای تأویل کردن فعل ماضی به آینده بود. از این رو مردم صدر اسلام با هیچ ابهامی در فهم آیه روبرو نبودند. اما در قرن‌های بعد که روایاتی درباره تحقق انشقاق قمر در عصر نزول ترویج شد، این قرینه حسی تحت الشعاع آن قرار گرفت و عموم مفسران ماضی بودن فعل «انشق» را دلیل بر وقوع این حادثه در گذشته پنداشتند.

القَمَرُ» بدانیم تا ارتباط میان آیه اول و دوم لزوماً به این شیوه برقرار شود. درباره عبارت «سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» نیز باید توجه کنیم که مشرکان، آیات قرآن را نیز به سبب ویژگی‌های خاص آن، سحر می‌نامیدند [احقاف: ۷] و کلمه «مُسْتَمِرٌّ» در اینجا حاکی از آنست که سخن از یک معجزه خاص نبوده بلکه برخورد مستمر و همیشگی کفار مبنی بر ساحر نامیدن پیامبر^(ص) مورد نظر است [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۹].

فضل‌الله ارتباط آیه نخست سوره قمر با آیات بعدی را چنین تبیین می‌کند که آیه نخست، عنوان کلی برای ترسیم فضای هولناک قیامت است و آیات بعدی عملکرد بد مشرکان در روبا رویی با نشانه‌های حقایق پیامبر^(ص) را که به گرفتار شدن آنان در قیامت می‌انجامد بیان می‌کند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۸].^۱ بنابراین حتی بدون اعتقاد به تحقق معجزه «انشقاق قمر» نیز ارتباط آیات به خوبی فهمیده می‌شود و دلیلی نداریم که واژه «آیه» در آیه دوم را لزوماً بر عبارت «انشقاق القمر» در آیه اول انطباق بدهیم بلکه آیه اول عنوان کلی و نقطه آغاز برای هشدار دادن به تکذیب کنندگان است.^۲

۳.۳. مناقشه در اعتبار روایات مربوط به معجزه انشقاق قمر

فضل‌الله اصرار دارد روایاتی که درباره انشقاق قمر نقل می‌شوند باید اول از نظر عقلایی بودن محتوا و دوم از نظر صحت سند بررسی شوند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۶]. وی روایات «انشقاق قمر» را به سبب «عدم احراز تواتر» غیر قابل اعتماد می‌داند با این استدلال که در علم اصول ثابت شده است که «حوادث مهم و چشمگیر فقط با روایات متواتر قابل اثباتند زیرا دواعی نقل آنها بسیار است».^۳ وی همچنین به این نکته اشاره می‌کند که

۱. در تایید این سخن باید گفت که در آیه ششم بار دیگر به گرفتاری مشرکان در قیامت بازگشت می‌شود: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ».

۲. افزون بر این می‌توان گفت ارتباط آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر» با آیه «و ان یروا آیهً یرضوا و یقولوا سحرٌ مستمرٌّ» می‌تواند مانند همان ارتباطی باشد که بین بخش اول و دوم آیه «اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون» [انبیاء: ۱] وجود دارد. گویی خداوند در سوره قمر نیز می‌خواهد بفهماند که با توجه به نزدیکی هنگامه قیامت و حوادث هولناک آن، اینهمه اعراض و غفلت بشر غیرقابل توجیه است.

۳. این یک اصل کلی است که اگر مضمون روایتی به گونه‌ای باشد که انگیزه برای نقل آن بسیار است و روایان منفعتی برای کتمان آن ندارند قطعاً باید با اسانید متعدد و متواتر اثبات شود وگرنه دانسته می‌شود که روایانش خلاف واقع گفته‌اند. معجزه چشمگیری همانند «انشقاق قمر» امری است که

برخی از شخصیت‌هایی که روایات «انشقاق قمر» به آنان منسوب است اساساً در زمان وقوع معجزه مورد ادعا حضور نداشتند یا متولد نشده بودند بنابراین قاعدتاً باید از واسطه‌های دیگر شنیده باشند و همین نشان می‌دهد چه بسا این روایات از قبیل «اخبار آحاد» باشند. بنابراین فقط باید به ارزیابی محتوای این روایات با قرآن تکیه کرد [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۷].

فضل‌الله معتقد است اعتماد علما به روایات «انشقاق قمر» از اعتبار ذاتی روایات مربوط به آن یا تواتر آن‌ها ناشی نشده است بلکه علما طبق اجتهاد تفسیری خود، این روایات را مطابق آیات نخست سوره قمر پنداشته و به آن اعتماد کرده‌اند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۷].

۴.۳. ارزیابی محتوای روایات انشقاق قمر با قرآن

نقد دیگر فضل‌الله بر دیدگاه مشهور اینست که روایات انشقاق قمر باید با معیار «مفاهیم کلان قرآنی درباره معجزه» ارزیابی شوند و هر روایتی که با ظاهر روشن قرآن ناسازگار باشد کنار گذاشته شود [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۶]. آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که صریحاً با تحقق معجزات به ویژه معجزات اقتراح (پیشنهادی و درخواستی) در زمان پیامبر خاتم (ص) ناسازگار است بلکه آن را رد کرده و اصرار دارد که تنها خداست که طبق حکمت خود درباره تحقق یا عدم تحقق یک معجزه تصمیم می‌گیرد و در این باره نه پیامبر (ص) - که بشر است - اختیار یا قدرت ذاتی دارد و نه پیشنهادی مردم ارزش عملی شدن دارند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۸]. سخن فضل‌الله در اینجا ناظر به آیه ۵۹ سوره اسراء و نظایر متعدد آنست: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفاً» [اسراء: ۵۹] و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان، آن‌ها را به دروغ گرفتند، و به ثمود، ماده شتر را دادیم که (نشانه‌ای) روشن‌گر بود، ولی با آن (به خود) ستم کردند، و ما معجزه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم.

این آیه را دو گونه می‌توان تفسیر کرد: نخست اینکه چون امت‌های پیشین معجزاتی

اگر رخ داده باشد همه مسلمانان - صرف‌نظر از مذهبشان - از زمان صحابه انگیزه جدی برای نقل آن داشتند و دلیلی برای کتمان آن وجود نداشت.

دیدند ولی تکذیب کردند و چون مشرکانِ عصر پیامبر^(ص) نیز از نظر لجاجت و تکذیب حقایق همانند آنان بودند از این رو خداوند معجزاتی از جنس معجزات انبیای پیشین برای پیامبر خاتم^(ص) قرار نداد زیرا سودی نداشت. دوم اینکه امت‌های پیشین که پس از دیدن معجزات به تکذیب روی آوردند حکم عذاب بر آنان قطعیت یافت و دچار عذاب فراگیر و نابود کننده شدند در حالی که خداوند نمی‌خواهد مشرکان مکه را همانند امت‌های پیشین دچار عذاب کند بنابراین معجزه‌ای جز قرآن برای آنان مقرر نفرمود تا تکذیب نکنند و عذاب بر آنان قطعی نشود. در واقع سنت تغییرناپذیر الهی اینست که تحقق معجزاتی از قبیل معجزات انبیای گذشته، مستلزم نزول عذاب بر تکذیب کنندگان است در حالی که خداوند نمی‌خواست قوم پیامبر خاتم^(ص) را نابود کند. هر یک از این دو تفسیر را بپذیریم تفاوتی در نتیجه نخواهد داشت زیرا در هر دو صورت، آیه «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ...» وقوع فعلی معجزاتی از قبیل معجزات انبیای گذشته را صریحاً نفی می‌کند. همچنین آیات ۸۹ تا ۹۴ سوره‌ی اسراء نیز تحقق معجزات درخواستی را نفی می‌کند. اساساً قرآن تأکید دارد که آیات قرآن که نشانه‌های خداوند در خلقت جهان را به تفصیل بیان کرده‌اند برای هدایت یافتن بشر کافی هستند و دیگر لزومی ندارد پیامبر خاتم^(ص) نیز همانند پیامبران گذشته معجزاتی بیاورد که چشمگیر باشند.

۳.۴.۱. پاسخی از علامه طباطبایی

پاسخی که از سخنان علامه طباطبایی به چنین نقدی داده می‌شود اینست که این آیات صرفاً تحقق معجزات اقتراحی را نفی می‌کند و تحقق معجزاتی که مؤید رسالت پیامبر^(ص) باشد همانند قرآن، عصای موسی^(ع) و معجزات عیسی^(ع) را شامل نمی‌شود. همچنین امور خارق‌العاده‌ای که بدون پیشنهاد مشرکان و صرفاً از روی لطف خداوند از پیامبر^(ص) صادر شود را نیز نفی نمی‌کند [۲۸، ج ۱۹، ص ۶۱]. مطابق این سخن علامه طباطبایی می‌توان گفت معجزات اقتراحی بر دو گونه‌اند: نخست آنچه سودی برای اثبات حقانیت پیامبر^(ص) نمی‌بخشد و فایده‌ای جز ارضای حس بهانه‌جویی و سودجویی مشرکان ندارد - همانند اموری که در آیات ۸۹ تا ۹۴ سوره‌ی اسراء ذکر شده است. دوم معجزاتی که حتی اگر اقتراحی باشند باز هم برای اثبات حقانیت پیامبر^(ص) کارآیی دارند و از این نظر همانند قرآن، معجزات موسی^(ع) و عیسی^(ع) هستند و «انشقاق قمر» نیز از

این گونه است. لذا وقتی قرآن می‌فرماید خداوند برای پیامبر خاتم^(ص) معجزه نازل نفرموده صرفاً مربوط به دسته اول از معجزات اقتراحی است و دسته دوم و نیز معجزاتی که با پیشدستی و لطف خدا و بدون درخواست مشرکان از پیامبر^(ص) صادر می‌شود را شامل نمی‌شود.

۳.۴.۲. نقد پاسخ علامه طباطبایی

اشکالی که به پاسخ علامه طباطبایی وارد است اینست که قرآن به عنوان معجزه از موضوع سخن خارج است زیرا مورد تشکیک منتقدان انشقاق قمر نیست. افزون بر آن، آیه «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا...» [اسراء: ۵۹] به صراحت تحقق همه معجزات مورد نظر مردم را - در عصر پیامبر خاتم^(ص) - نفی کرده است. در این آیه کلمه «الآیات»، جمع همراه با الف و لام و دال بر عموم یا عهد است و تمامی معجزاتی که مشرکان درخواست می‌کردند یا در نظر داشتند - حتی آن‌ها که که سودی برای اثبات حقانیت پیامبر^(ص) نداشت - و از جمله «انشقاق قمر» را نیز شامل می‌شود. در واقع این آیه به صراحت می‌فرماید آن گونه معجزاتی که برای انبیای پیشین نازل شده بود و دلالت بر حقانیت آنان داشت، برای پیامبر خاتم^(ص) تحقق نیافت زیرا گذشتگان آن را تکذیب کردند. بنابراین تقسیم معجزات اقتراحی به دو دسته، از این آیه بر نمی‌آید و این آیه تحقق عموم معجزات مورد نظر مردم که از سنخ معجزات انبیای پیشین است را نفی می‌کند.

نکته دیگر آنکه برآیند روایاتی که ترتیب نزول سوره‌ها را بیان می‌کنند بر نزول سوره قمر پیش از سوره اسراء دلالت دارد [۴۶، ج ۱، ص ۱۳۶]. بنابراین اگر آیه نخست سوره قمر را ناظر به تحقق انشقاق قمر در زمان پیامبر^(ص) بدانیم این معجزه باید قبل از نزول آیه ۵۹ اسراء رخ داده باشد. در اینصورت اگر معجزه عظیمی همچون انشقاق قمر پیش از آن رخ داده بود و مردم آن را تکذیب کرده بودند انتظار می‌رفت هنگام نزول سوره اسراء و رد معجزات درخواستی جدید بفرماید «پیش از این معجزه بزرگی همچون انشقاق قمر برای شما تحقق یافت ولی تکذیب کردید» در حالی که این آیه (۵۹ اسراء) در مقام بیان آن است که بفرماید انکار امت‌های پیشین عامل عدم نزول چنین معجزاتی است. بنابراین فهمیده می‌شود که برای این امت هنوز معجزه درخواستی از سنخ معجزات چشمگیری که برای انبیای پیشین تحقق یافت مورد اجابت قرار نگرفته بود

وگرنه خداوند مکررا در مناسبت‌های بعدی برای ساکت کردن مشرکان بر آن تأکید می‌فرمود.

از سوی دیگر در قرآن کریم هفت آیهٔ دیگر ([انعام: ۳۷ و ۱۰۹]، [یونس: ۲۰]، [رعد: ۷ و ۲۷]، [انبیاء: ۵] و [عنکبوت: ۵۰]) نظیر آیهٔ ۵۹ سورهٔ اسراء وجود دارد که همگی در سوره‌هایی قرار دارند که پس از سورهٔ قمر نازل شده‌اند [۴۶، ج ۱، ص ۱۳۷] و با دقت در آن‌ها نیز وقوع شق‌القمر در زمان پیامبر (ص) مورد تردید قرار می‌گیرد؛ با اینهمه صدور خوارق عادت از پیامبر (ص) - بدون درخواست مشرکان و بدون تحدی و صرفا به عنوان لطف خداوند- برای قوت قلب مومنان یا برای یاری پیامبر (ص) در شرایط خاص و دشوار، مورد انکار نبوده و نیست و فضل الله نیز این امور را رد نکرده است.

۳.۵. نسبت روایات انشقاق قمر با سنت الهی

نقد دیگر بر نظریهٔ مشهور انشقاق قمر، که توسط رشید رضا مطرح شده [۲۲، ج ۳۰، ص ۳۶۴] و فضل الله نیز آن را وارد دانسته [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۹] آن است که مطابق برخی از آیات قرآن [انعام: ۸ و ۵۸؛ شمس: ۱۴] و طبق یک سنت الهی، هرگاه مردم معجزه‌ای بزرگ درخواست کنند ولی پس از تحقق آن کفر بورزند دچار عذاب خواهند شد. با توجه به اینکه در ماجرای انشقاق قمر چنین نشده و مشرکان نه تنها عذاب نشدند بلکه تا مدت‌ها به آزار پیامبر (ص) مشغول بودند که در نهایت به هجرت ایشان انجامید. لذا با برهان خُلف اثبات می‌شود که این معجزه تحقق نیافته است و بنابراین روایات انشقاق قمر با این سنت الهی دربارهٔ انبیاء ناسازگار می‌نماید.

علامه طباطبایی گرچه وجود این سنت الهی را رد نکرده است ولی تلاش دارد ماجرای انشقاق قمر را به نحوی از شمول این سنت خارج بداند و دلایلی را در این خصوص بیان می‌دارد. نخست آنکه جهانی بودن رسالت پیامبر خاتم (ص) مانع از نزول عذاب استیصال بود زیرا خداوند نمی‌خواست همهٔ افراد بشر را پس از تکذیب انشقاق قمر نابود کند. دوم آنکه حتی دربارهٔ مردم مکه نیز نمی‌توان انتظار عذاب همگانی داشت باشیم زیرا همهٔ آن‌ها لجاج و عناد نداشتند بلکه بسیاری ایمان آوردند و عذاب استیصال در جایی که مؤمن و کافر همراه یکدیگر زندگی می‌کنند نازل نمی‌شود از این رو می‌فرماید: «... وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُمْ مَّعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِّيَدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» [فتح: ۲۵] ... و اگر (در مکه) مردان و زنان با ایمانی نبودند که (ممکن بود) بی آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پیمان‌شان کنید و توانشان بر شما بماند خداوند شما را از جنگ با آنها باز نمی‌داشت، ولی چنین کرد تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خویش درآورد. اگر (کافر و مؤمن) از هم متمایز می‌شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می‌داشتیم».

سوم آنکه فقط سران شرک بودند که درخواست «انشقاق قمر» کردند ولی پس از مشاهده آن کفر ورزیدند نه عموم مردم و آنان نیز بعدها در جنگ بدر به سزای اعمال خود رسیدند و در واقع عذاب بر آنان واقع شد [۲۸، ج ۱۹، ص ۶۲]. چهارم آنکه علت عدم نزول عذاب، وجود پیامبر^(ص) در میان ایشان بود چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» [انفال: ۳۳]. بنابراین بعدها که پیامبر^(ص) از میان آنان رفت، در جنگ بدر عذاب شدند.

فضل‌الله، دلایل علامه طباطبایی را کافی نمی‌داند و اشاره می‌کند که مقصود از عذابی که پس از تکذیب معجزات نازل می‌شود عذاب‌هایی همانند غرق کردن، فرو رفتن در زمین، سوزاندن و غیره است که به صورت مستقیم به خداوند نسبت داده می‌شود و کشته شدن در جنگ یا مرگ طبیعی که با علت‌های عادی توجیه می‌شوند مورد نظر نیست. وانگهی می‌دانیم که برخی از سران شرک حتی در جنگ بدر نیز کشته نشدند و چه بسا به مرگ طبیعی مرده باشند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۹].

گزارش‌های تاریخی سخن فضل‌الله را تأیید می‌کند زیرا گرچه کسانی مثل ابوجهل، اُمیّه بن خلف، عُقبه بن ابی‌مُعیط، عُتبه بن ربیع و شیبّه بن ربیع در جنگ بدر کشته شدند [۹، ج ۱، صص ۷۰۸-۷۱۰] ولی شمار قابل توجهی از شخصیت‌های مهم مشرکان نیز به مرگ طبیعی درگذشتند. به عنوان مثال ابولهب در بدر حضور نداشت و پس از جنگ در اثر بیماری مُرد [۱۶، ج ۱، ص ۱۴۷، ص ۳۴۹]. ابوسفیان نیز که دشمن طراز اول پیامبر^(ص) بود زنده ماند تا بعدها در دوره خلافت عثمان درگذشت [۷، ج ۲، ص ۷۱۵] ولید بن مُغیره، عاص بن وائل و ابواحیحه (سعید بن العاص) که همگی از سران شرک در مکه بودند در سال اول هجری و قبل از غزوه بدر مُرده‌اند [۳۰، ج ۲، ص ۳۹۸]. چند نقد دیگر نیز به دلایل علامه طباطبایی درباره علت عدم نزول عذاب وارد است. ایشان به جهانی بودن دین پیامبر^(ص) استناد کرده و نتیجه گرفته است که اگر بعد از انشقاق قمر عذاب نازل می‌شد باید همه بشریت نابود می‌شد ولی چون خدا

نمی‌خواست چنین کند عذاب نازل نفرمود. طبعاً این استدلال جای نقد دارد زیرا اینکه بگوییم جهانی بودن رسالت پیامبر خاتم^(ص) می‌طلبید بعد از وقوع انشقاق قمر یا همهٔ بشر نبود شوند یا هیچکس عذاب نشود، اصلاً جای مطرح شدن ندارد زیرا در زمان نزول سورهٔ قمر فعالیت تبلیغی پیامبر^(ص) متمرکز در مکه بود و بر فرض اگر کسانی در بیرون مکه نیز معجزهٔ انشقاق قمر را مشاهده می‌کردند از ارتباط آن با حقانیت پیامبر^(ص) بی‌اطلاع بودند و هنوز حجت بر آنان تمام نشده بود. بنابراین انتظار عذاب شدن آنان بیجاست. محل نزاع اینست که چرا همان شاهدان عینی شق القمر که سران شرک در مکه بودند دچار عذاب نشدند؟! وگرنه عذاب شدن اهالی سایر شهرها و کشورها خارج از بحث است.

همچنین تأکید علامه طباطبایی بر اینکه اگر مومنان و کفار با یکدیگر زندگی کنند عذاب استیصال نازل نمی‌شود، گرچه سخنی درست است ولی به عدم نزول عذاب پس از انشقاق قمر ارتباطی ندارد زیرا خداوند می‌توانست همانند ماجرای قوم لوط، مؤمنان را به طریقی نجات بخشد [حجر: ۵۹] یا عذاب را به گونهٔ خاصی مقرر فرماید که تنها کافران مبتلا شوند چنانکه برخی از بلاها تنها بر آل فرعون نازل می‌شد و به بنی‌اسرائیل آسیبی نمی‌رساند [اعراف: ۱۳۳]. استناد علامه طباطبایی به آیهٔ ۲۵ سورهٔ فتح نیز سودی نمی‌بخشد زیرا این آیه ربطی به نزول عذاب خارق العادهٔ آسمانی ندارد و صرفاً ناظر به عذاب کردن یک قوم به دست مؤمنان در جنگ و مربوط به ماجرای فتح مکه است که بدون جنگ انجام شد تا بیگناهان کشته نشوند. تمیز دادن بین مؤمنان و کافران در عذاب خارق العادهٔ الهی از قبیل صاعقه و سنگ آسمانی و غیره کاملاً مورد انتظار است اما وقتی مؤمنان عادی با مشرکان می‌جنگند تمیز دادن گناهکار از بی‌گناه دور از انتظار است.

برآیند داستان‌های انبیاء^(ع) در قرآن این برداشت را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که اگر معجزات عظیمی همچون انشقاق قمر - که از شتر صالح و معجزات موسی^(ع) نیز چشمگیرتر است - به مردمی نشان داده شود ولی آنان تکذیب کنند خداوند با نازل کردن عذاب آشکار، آنان را مایهٔ عبرت دیگران قرار خواهد داد. بنابراین تکذیب علنی معجزات چشمگیر، عذاب آشکار و چشمگیر به دنبال دارد. اما اگر بر فرض در یک مورد خاص، حکمت الهی اقتضا کند که برخی از تکذیب‌کنندگان نابود نشوند، اساساً برای آنان معجزات چشمگیر نازل نمی‌فرماید تا عذاب استیصال که نتیجهٔ وضعی و قطعی آن است مترتب نگردد.

۳. ۶. عدم وجود گزارش‌های تاریخی متنوع دربارهٔ تحقق انشقاق قمر

اشکال دیگر بر نظریهٔ مشهور اینست که اگر ماه در زمان پیامبر (ص) دو نیم شده بود قطعاً همهٔ مردم آن را می‌دیدند و منجمان شرق و غرب آن را ثبت می‌کردند زیرا انگیزه برای نقل چنین حادثهٔ عظیمی بسیار قوی است.

۳. ۶. ۱. پاسخ علامه طباطبایی

در پاسخ به این اشکال نیز علامه طباطبایی در عین پذیرش ضمنی اینکه گزارش‌های تاریخی در کشورهای مجاور دربارهٔ این موضوع به دست نیامده است، مجموعه‌ای از پاسخ‌های ارائه شده را چنین بر می‌شمرد: اول آنکه ضرورت ندارد هر حادثه زمینی یا آسمانی برای عموم مردم معلوم گردد و نسل به نسل نقل شود بلکه ممکن است مردم از چنین حادثه‌ای غفلت کرده یا آن را فراموش کنند. دوم آنکه در حجاز و سرزمین‌های عربی اطراف آن رصدخانه برای پیگیری و ثبت حوادث آسمانی وجود نداشت. رصدخانه‌ها در هند، روم و یونان بود که اختلاف افق بسیار زیادی با مکه دارند. بنابراین اگر چنین حادثه‌ای ثبت نشود عجیب نیست؛ به ویژه که در برخی از روایات آمده که معجزهٔ انشقاق قمر هنگام غروب خورشید و در لحظهٔ طلوع ماه شب چهارده رخ داده و مدت اندکی طول کشیده است. بنابراین طلوع ماه در مناطق غربی - که غروب آفتاب در آنجا دیرتر است - پس از پایان معجزه بوده و قابل رؤیت نبوده است. سوم آنکه در اموری که به نفع اسلام و مسلمین است به صداقت پیروان کلیسا و بت‌پرستان بدبین هستیم زیرا چه بسا چنین معجزه‌ای را دیده باشند ولی کتمان کنند [۲۸، ج ۱۹، ص ۶۴].

۳. ۶. ۲. پاسخ فضل‌الله

فضل‌الله عدم رؤیت و ثبت انشقاق قمر در کشورهای دیگر را امکان‌پذیر دانسته اما احتمال غفلت مردم حجاز از این حادثه و فراموش شدن در طول زمان را نمی‌پذیرد [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۸۰]. وی بر این باور است که حادثهٔ انشقاق قمر اگر آنگونه که در روایات آمده واقع شده باشد یک رویداد چشمگیر و بی‌سابقه است که ممکن نیست بیشتر مردم از آن غفلت کرده یا آن را فراموش کرده باشند زیرا در گذشته - به ویژه در عربستان - نور ماه به عنوان منبع اصلی روشنایی در شب مورد توجه همیشگی مردم بوده است. بنابراین اگر ماه دو نیم شده بود، این ماجرا فراگیر می‌شد و خاطرهٔ آن در

طول زمان بر زبان‌ها باقی می‌ماند و حتی زمان رخ دادن این حادثه به عنوان یک روز تاریخی و مبدأ تاریخ گذاری سایر امور تلقی می‌شد [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۸۰].
به این ترتیب فضل الله صریحاً بی‌اعتمادی خود را نسبت به روایات مربوط به انشقاق قمر بیان می‌کند و آن‌ها را غیر قابل اطمینان می‌شمارد. از سوی دیگر وی بر این باور است که ظاهر آیات نیز دلالتی ندارد که انشقاق قمر در صدر اسلام رخ داده است. از این رو آن را از حوادث سهمگین قیامت تلقی می‌کند [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۸۰].

۳.۶.۳. نقدهای دیگر بر دفاعیات علامه طباطبایی

در نقد وجوهی که علامه طباطبایی درباره علل احتمالی عدم ثبت حادثه انشقاق قمر ذکر کرده است نکته‌های دیگری نیز علاوه بر سخنان فضل الله قابل بیان است:
نخست: رویدادی همچون انشقاق قمر اگر به هر دلیلی در چند شهر دیده نشود، دستکم در چند شهر دیگر باید رؤیت شود و اگر در مکه رخ داده باشد قاعدتاً باید در مدینه، طائف، یمن و مناطق مختلف جزیره العرب و حیشه نیز دیده شود. اینکه بگوییم در همه این شهرها هوا ابری بوده یا افق فرق داشته است یا همه مردم از چنین حادثه عظیمی غفلت کرده‌اند ادعایی بزرگ است. دو نیم شدن ماه موضوعی است که اگر در منطقه تمدن خیز و پرجمعیتی مثل خاورمیانه رخ داده باشد علاوه بر کتاب‌های تاریخ باید آثاری در ادبیات، باورها و حتی افسانه‌ها و اسطوره‌های مردم منطقه بر جای گذاشته باشد.

دوم: باید میان «پیش بینی حوادث آسمانی» و «مشاهده حوادث آسمانی» تفاوت قایل شویم. برای پیش‌بینی کردن، به رصدخانه و اطلاعات نجومی نیاز داریم ولی برای مشاهده نیازی به رصدخانه نیست. لذا این توجیه که در سرزمین‌های عربی رصدخانه وجود نداشت کفایت نمی‌کند و اگر ماه در مکه دو نیم شود قطعاً باید مردم شهرها و کشورهای دیگر با موقعیت جغرافیایی نزدیک به مکه - حدود ربع مردم دنیا - نیز شاهد آن باشند. همچنین باید توجه کرد که «قمر» با «هلال» فرق دارد و غالباً به ماه شب‌های میانی که تقریباً قرص است اطلاق می‌شود [۱۰، ج ۵، ص ۲۳۹] و «دشواری رؤیت هلال شب اول ماه قمری» نباید با «دو نیم شدن قرص ماه در اواسط ماه» قیاس شود. در برخی از روایات انشقاق قمر آمده که این حادثه در شب چهاردهم، یعنی هنگام کامل بودن قرص ماه - رخ داده است [۱۱، ص ۲۷۹؛ ۴۱، ج ۲، ص ۳۴۱] و حتی علامه طباطبایی نیز یکی از این روایات را نقل کرده است [۲۸، ج ۱۹، ص ۶۴].

سوم: علامه طباطبایی با ذکر اینکه در برخی روایات آمده که انشقاق قمر هنگام طلوع ماه و غروب خورشید بوده و زمان اندکی طول کشید، نتیجه گرفته است که هنوز ماه هنوز در سرزمین‌های غربی طلوع نکرده بود [۲۸، ج ۱۹، صص ۶۴-۶۵] و این بیان خلط دیگری میان هلال و قمر است زیرا قمر حتی در روز نیز به خوبی قابل مشاهده است و چنین نیست که فقط در شب دیده شود. علاوه بر این معلوم نیست علامه طباطبایی به کدام روایت اشاره دارد زیرا با بررسی عموم روایات انشقاق قمر در منابع فریقین با استفاده از رایانه دقت در آن‌ها روایتی دال بر این مطلب یافت نشد. لذا گمان می‌رود که ذهن علامه طباطبایی ناخودآگاه، سخنان برخی از علما همچون شیخ طوسی یا آلوسی را در این مورد با روایات خلط کرده باشد [۱، ج ۱۴، ص ۷۶؛ ۳۴، ج ۹، ص ۴۴۳].

چهارم: اینکه باید درباره آنچه به منافع اسلامی باز می‌گردد به ارباب کلیسا و بت‌پرستان بدبین باشیم سخنی درست است اما این بدبینی باید عقلایی و دور از افراط باشد. اینکه آنان اوصاف پیامبر اکرم (ص) را که در کتب آسمانی آمده بود تحریف کنند قابل انتظار است اما اینکه گفته شود روحانیان ادیان دیگر همگی می‌دانستند که مسلمانان به انشقاق قمر استناد خواهند کرد و تسلط کاملی بر همه نخبگان خاورمیانه داشتند تا جایی که توانسته‌اند جلوی ثبت این حادثه را به طور کامل بگیرند یا همه گزارش‌های مربوط به آن را نابود کنند، بسیار بعید است. اگر بر فرض هم می‌دانستند که شاید مسلمانان این حادثه را مورد استناد قرار دهند، کافی بود با ارائه توجیهی عوام‌پسندانه، انشقاق قمر را در اثر عوامل دیگر و نه اعجاز محمد (ص) جلوه دهند.

پنجم: بر فرض که دلایل علامه طباطبایی را بپذیریم و بگوییم حادثه انشقاق قمر در شهرهای دور از مکه دیده نشده یا روحانیان ادیان دیگر آن را مخفی کرده‌اند باز هم جای این پرسش باقی است که چرا این ماجرا حتی در میان مردم حجاز، به تواتر نرسیده است؟! اگر حادثه چشمگیر انشقاق قمر در مکه و چند سال پیش از هجرت رخ داده باشد باید بعدها در دوران حضور پیامبر (ص) در مدینه به طور مکرر هنگام دعوت مردم به اسلام یا در مجادله با مشرکان و اهل کتاب، منعکس شود و حضور پررنگ آن در کتاب‌های تاریخ و ادبیات عرب در قرن‌های نخست دیده شود. همچنین انتظار می‌رود در قرآن نیز به طور مکرر، این جریان به رخ مشرکان کشیده شود که «حتی ماه را برای شما دو نیم کردیم ولی ایمان نیاوردید». جستجوی رایانه‌ای با استفاده از نرم افزار نورالسیره (نسخه ۲) و نرم افزار تراث (نسخه ۲) در کتب تاریخی و ادبی سه قرن

نخست نشان می‌دهد این حادثه به هیچ وجه چنین بازتابی در آثار مذکور نداشته است.

ششم: گرچه اشراف مکه لجوج بودند اما غالباً عموم مردم با دیدن معجزات چشمگیر، متأثر می‌شوند. بنابراین اگر انشقاق قمر رخ داده باشد، باید شاهد افزایش محسوس شمار مسلمانان پس از آن باشیم. اگر حادثه‌ای عظیم و بی‌سابقه در حد انشقاق قمر رخ داده باشد و عموم مردم مکه آن را دیده باشند باید از یک سو احساس هراس از عذاب الهی در میان عموم ایجاد شود و از سوی دیگر اطمینان بالای عمومی نسبت به رسالت پیامبر(ص) پدیدار گردد و شمار مسلمانان دستکم در میان اقشار متوسط و پایین مکه افزایش چشمگیری پیدا کند. در منابع تاریخی و تراجم صحابه گاه به چگونگی مسلمان شدن صحابه اشاره می‌شود. مثلاً گفته می‌شود که اسلام آوردن فلان صحابی در اثر شنیدن آیه خاصی یا پس از ماجرای خاصی بوده است. این در حالی است که جستجوی رایانه‌ای نشان می‌دهد در کتاب‌های تاریخ و تراجم، اسلام آوردن هیچیک از صحابه به ماجرای انشقاق قمر ربط داده نشده و به هراس مردم مکه پس از این ماجرا نیز اشاره نشده است.

۳.۷. ناسازگاری روایات انشقاق قمر با ویژگی‌های راویان آن

با رجوع به سرگذشت صحابیانی که روایات انشقاق قمر به آنان منسوب شده است به نکته‌هایی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد این انتساب چندان قابل اتکا نیست و خطا، مبالغه یا تحریف در آن راه یافته است. بر همین اساس است که فضل الله، با اشاره به اینکه برخی از شخصیت‌هایی که روایات «انشقاق قمر» به آنان منسوب است اساساً در زمان وقوع حادثه متولد نشده بودند، در تواتر این روایات تردید کرده است [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۷۷].

کسانی که وقوع معجزه انشقاق قمر در زمان پیامبر(ص) را پذیرفته‌اند، سال پنجم قبل از هجرت را زمان تحقق آن می‌دانند [۶، ج ۲۷، ص ۱۶۶]. این در حالی است که عبدالله بن عباس حدود سه سال قبل از هجرت متولد شده است [۷، ج ۳، ص ۹۳۳] و شاهد این معجزه نبوده و روایتی که از او درباره این حادثه نقل شده مرسل است. عبدالله بن عمر و انس بن مالک نیز حدود ده سال قبل از هجرت متولد شده‌اند. بنابراین در زمان وقوع این معجزه حدوداً پنج‌سال سن داشته‌اند [۷، ج ۳، ص ۹۵۰؛ همان، ج ۱، ص ۱۰۹]. همچنین انس بن مالک و حذیفه بن الیمان از انصار و ساکن مدینه بوده‌اند [۷، ج ۱،

ص ۳۳۴]. بنابراین حتی بر فرض اگر از دور شاهد دو نیم شدن ماه بوده باشند اطلاعی از ارتباط آن با پیامبر (ص) و معجزه بودن آن نداشته‌اند و این ارتباط را باید بعدها از دیگران شنیده باشند. برخی از روایات انشقاق قمر صریحا مدعی هستند که ابن مسعود هنگام وقوع این معجزه در منا همراه پیامبر (ص) بوده است [۱۴، ج ۵، ص ۴۹] در حالی که این درست نیست زیرا وی آن زمان در حبشه بوده است [۱۶، ج ۱۱، ص ۲۱۰؛ ۱۷، ص ۳۴۸]. اگر انشقاق قمر به عنوان یک معجزه در زمان پیامبر (ص) رخ داده باشد انتظار می‌رود شاهدان عینی آن بسیار باشند و حداقل برخی از آنان هنگام نقل ماجرا دستکم به برخی از ویژگی‌های سنی، احساسی یا مکانی خود در هنگام حادثه نیز اشاره کنند. مثلا اگر حذیفه و آنس در مدینه و ابن مسعود در حبشه شاهد انشقاق قمر بوده‌اند قاعدتا در آغاز از علتش بی اطلاع بوده و بعدها فهمیده‌اند که این حادثه در اثر اعجاز پیامبر (ص) رخ داده است. بنابراین باید دستکم در برخی از روایات آن‌ها اشاره شود که مثلا «ما این حادثه را از دور دیدیم ولی علتش را نمی‌دانستیم تا اینکه بعدها شنیدیم که در اثر اعجاز پیامبر (ص) بوده است». همچنین انتظار می‌رود در روایات آنس و ابن عمر ذکر شود که مثلا «خردسال بودم که این حادثه رخ داد و بزرگترها گفتند که این معجزه پیامبر (ص) است» یا ابن عباس بگوید که «این حادثه پیش از تولدم بوده است». البته اینکه در برخی از روایات انشقاق قمر به این جزئیات اشاره نشود قابل توجیه است اما اینکه در هیچ‌یک از آنها به هیچ‌کدام از این جزئیات اشاره نشده، موجب تردید در اصل ماجرا است.

۳. ۸. عدم تواتر روایات انشقاق قمر

بی تردید روایات انشقاق قمر متواتر نیستند زیرا کثرت طرق در همه طبقات به نحوی که در هیچ‌یک از دوره‌ها احتمال تبانی بر جعل وجود نداشته باشد، از جمله شرط‌های تواتر است. روایات انشقاق قمر حداکثر به هفت تن از صحابه منتهی می‌شود که چهار نفر از آنان اساسا در زمان و مکان مورد ادعا حضور نداشته‌اند. بنابراین چه بسا آن را از سه نفر دیگر شنیده باشند. از میان روایات انشقاق قمر آنچه از ابن مسعود نقل شده دارای اسانید بیشتری است و حدود نیم قرن قبل از روایات منسوب به دیگران رواج داشته است. بنابراین چه بسا کل ماجرا ناشی از اشتباه برخی از شاگردان ابن مسعود باشد.

مقایسه میان اسانید روایات انشقاق قمر با اسانید حدیث غدیر نیز نشان می‌دهد که روایات انشقاق قمر فاصله بسیاری با تواتر دارد. حدیث غدیر از حدود ۱۱۰ تن از صحابه

نقل شده است [۱۲، ج ۱، ص ۴۱] این در حالی است که عوامل مختلف از جمله حاکمیت خلفای جور و غلبه ناصبیان بر بسیاری از محافل حدیثی، دو مانع بزرگ بر سر نقل این حدیث بوده‌اند. اما درباره موضوع شق القمر، وضعیت دقیقاً برعکس است یعنی اولاً مانعی برای نقل آن وجود نداشته زیرا محتوای آن با منافع سیاسی و مذهبی حاکمان و طبقات اجتماعی تعارض ندارد. ثانیاً راویان برای تکثیر اسانید این روایت و پر و بال دادن به محتوای آن انگیزه قوی داشته‌اند زیرا موضوع معجزه همواره برای عموم جذاب است.

جستجوی رایانه‌ای نشان می‌دهد رواج روایات مربوط به انشقاق قمر در میان اهل سنت - بر خلاف شیعه - بسیار پررنگ بوده و در بسیاری از کتب متقدم اهل سنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است [۱۴، ج ۴، ص ۲۰۶؛ ۳۱، ج ۲۷، ص ۵۰؛ ۴۵، ج ۴، ص ۲۱۵۷]. با این حال مراجعه به کتاب‌های رجال اهل سنت نشان می‌دهد حدود یک چهارم از راویان این روایات که سال وفاتشان بین ۵۰ تا ۲۰۰ هجری است متهم به تدلیس (حذف نام واسطه) هستند. یکی از نتایج منفی تدلیس آن است که گاهی روایتی که مثلاً یک سند داشته است، دارای چند سند متنوع تلقی می‌شود و گاهی حذف نام یکی از راویان موجب پنهان شدن ضعف سند می‌شود.

۳.۹. ورود روایات انشقاق قمر به منابع شیعه از قرن سوم

طبق جستجوی ما در حدود سال ۲۰۰ هجری، حدود چهل راوی سنی روایات انشقاق قمر را نقل می‌کردند در حالی که در مجامع روایی شیعه تا سال ۶۰۰ هجری تنها شش روایت منسوب به اهل بیت^(ع) در این مورد یافت می‌شود [۳، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ۱۹، ص ۷۲ و ۱۱۷؛ ۳۲، ص ۳۴۱؛ ۴۱، ج ۲، ص ۳۴۱؛ ۴۸، ج ۲، ص ۳۸۵]. مراجعه به کتاب‌های رجال امامیه نشان می‌دهد اسانید این شش روایت بی‌استثنا دچار ضعف و شامل راویان مجهول، مهمل، غیر امامی و غالی است. هیچیک از این شش روایت در کتب اربعه شیعه و نهج البلاغه یافت نمی‌شوند.

اساساً اعتقاد به انشقاق قمر در میان شیعیان، ناشی از روایات فراوان و معتبر از اهل بیت^(ع) درباره آن نبوده بلکه ناشی از انبوه روایات اهل سنت و پندار سازگاری بدوی این روایات با قرآن بوده است. شیخ طوسی و طبرسی که در تفسیر آیه نخست سوره قمر، از انشقاق قمر یاد کرده‌اند به همان روایاتی که اهل سنت از ابن مسعود و چند صحابی دیگر نقل کرده‌اند استناد می‌کنند [۲۹، ج ۹، ص ۲۸۲؛ ۳۴، ج ۹، ص ۴۴]. شیخ طوسی در مقام

دفاع از وقوع انشقاق قمر چنین استدلال می‌کند که این موضوع در میان صحابه و تابعان شهرت داشته و کسی آن را انکار نکرده است. وی در مقام تفسیر آیه انشقاق قمر به روایات شش تن از صحابه و دو تن از تابعان اشاره کرده ولی از هیچ‌یک از اهل بیت^(ع) روایتی نقل نکرده است [۳۴، ج ۹، ص ۴۴]. اگر شیخ طوسی در هنگام نگارش تفسیر خود به روایات نسبتاً معتبر و مشهوری از اهل بیت^(ع) درباره وقوع انشقاق قمر دسترسی داشت، مجبور نمی‌شد به روایات عامه از چند تن از صحابه استناد کند.

۳. ۱۰. غیبت معنادار روایات انشقاق قمر در منابع تاریخی متقدم

فضل الله تأکید دارد که حادثه انشقاق قمر آنقدر چشمگیر است که انتظار می‌رود به عنوان یکی از مقاطع مهم تاریخی عهد مکی بلکه به عنوان مبدأ تاریخ ثبت شده باشد [۳۸، ج ۲۱، ص ۲۸۰]. در کتب تاریخ و تراجم مکرراً می‌بینیم که گفته می‌شود مثلاً پیامبر^(ص) در «عام الفیل» متولد شدند یا فلان حادثه چند سال قبل از هجرت به مدینه یا بعد از غزوه بدر رخ داده و با معیار قرار دادن این حوادث مهم، تاریخ‌های دیگر را تخمین می‌زنند. همانگونه که این حوادث در کتاب‌های تاریخ به نحو تواتر ثبت شده و به عنوان معیار تاریخ‌گذاری حوادث دیگر به کار رفته‌اند، انشقاق قمر نیز باید چنین جایگاهی یافته باشد و به عنوان یک باب مستقل در کتاب‌های تاریخ اسلام ارائه شده باشد. این در حالی است که جستجوی رایانه‌ای نشان می‌دهد که در منابع مهم و متقدم تاریخی همچون سیره ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ هـ)، سیره ابن هشام (متوفای ۲۱۸ هـ)، طبقات ابن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ)، تاریخ خلیفه بن خیاط (متوفای ۲۴۰ هـ)، المعارف ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)، انساب الاشراف بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)، اخبار الطوال دینوری (متوفای ۲۸۲ هـ)، تاریخ یعقوبی (متوفای حدود ۲۹۲ هـ)، مروج الذهب و التنبیه و الاشراف مسعودی (متوفای حدود ۳۴۵ هـ) حتی یکبار از این حادثه یاد نشده است. گویا فسوی (متوفای ۲۷۷ هـ) نخستین مورخی است که در کتاب تاریخ خود صرفاً به وجود روایتی از ابن مسعود درباره انشقاق قمر تصریح کرده [۳۷، ج ۲، ص ۶۹۵] و پس از او مقدسی (متوفای حدود ۳۸۰ هـ) نیز در لا به لای سخنان خود یکبار به انشقاق قمر اشاره می‌کند [۴۹، ج ۴، ص ۱۵۷]. حتی طبری (متوفای ۳۱۰ هـ) که در تفسیر خود روایات انشقاق قمر را نقل کرده است [۳۱، ج ۲۷، ص ۵۰] در کتاب تاریخ خود اشاره‌ای به این حادثه نکرده گویی هنگامی که منابع تاریخی را پیش روی خود نهاده بود و تاریخ می‌نوشت هیچ یادکردی از انشقاق قمر در آن‌ها نمی‌دید.

در کتاب‌های تاریخ اسلام تا قرن هشتم نیز، هیچ باب مستقلی به حادثه انشقاق قمر اختصاص نیافته است زیرا این موضوع تا آن زمان صرفاً به عنوان «یک روایت تفسیری» در آثار حدیثی و تفاسیر روایی بیان می‌شد و به عنوان یک حادثه تاریخی جداگانه مورد توجه مورخان قرار نداشت. همین می‌تواند نشان دهد که روایات انشقاق قمر ناشی از یک حادثه تاریخی واقعی نیستند بلکه از اجتهاد تفسیری برخی از راویان و مفسران متقدم ناشی شده‌اند.

۴. منتقدان روایات انشقاق قمر

جستجوی رایانه‌ای نشان می‌دهد - بر خلاف ادعای طرفداران نظریه مشهور - منتقدان آن منحصر به دو یا سه تن نیستند. فهرست زیر شامل نام برخی از کسانی است که پیش از فضل‌الله معتقد بودند آیه انشقاق قمر اشاره‌ای به معجزه شکافته شدن ماه در زمان پیامبر (ص) ندارد:

عکرمه (متوفای ۱۰۴ هـ): از وی نقل شده که خسوفی رخ داد و پیامبر (ص) آیات نخست سوره قمر را تلاوت کردند [۳۵، ج ۳، ص ۱۰۴]. اگر او به وقوع انشقاق قمر اعتقاد داشت آیه را صرفاً به یک موضوع عادی همچون خسوف ربط نمی‌داد. دیگر منتقدان این نظریه نیز عبارتند از: حسن بصری (متوفای ۱۱۰ هـ) [۳۴، ج ۹، ص ۴۴]، عطاء بن ابی مسلم خراسانی (متوفای ۱۳۵ هـ) [۲۹، ج ۹، ص ۲۸۲]، ابوبکر اصم بصری معتزلی (متوفای حدود ۲۲۵ هـ) [۴۲، ج ۹، ص ۴۴۱]، نظام معتزلی (متوفای حدود ۲۳۰ هـ) [۸، ص ۷۰ و ۷۱]، جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ) [۴۴، ص ۵۴]، ابو الحسن خیاط معتزلی (متوفای حدود ۳۰۰ هـ) [۳۹، ص ۱۲۱]، ابوالقاسم بلخی معتزلی (متوفای ۳۱۹ هـ) [۳۴، ج ۹، ص ۴۴]، ابو عبدالله حلیمی اشعری (متوفای ۴۰۳ هـ) [۱۸، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۱]، شاه ولی‌الله دهلوی (متوفای ۱۱۷۶ هـ) [۵۰، ج ۶، ص ۳۹۲]، احمد زکی پاشا (متوفای ۱۳۵۳ هـ ق) [۲۲، ج ۳۰، ص ۲۶۱]، محمد رشید رضا (متوفای ۱۳۵۴ هـ ق) [۲۲، ج ۳۰، ص ۲۶۱]؛ ۲۳، ج ۳۰، ص ۳۶۱؛ ۲۴، ج ۳۱، ص ۶۳]، احمد مصطفی المراغی (متوفای ۱۳۷۱ ق) [۴۳، ج ۲۷، ص ۷۵]، عبدالکریم الخطیب (متوفای ۱۴۰۶ هـ ق) [۲۰، ج ۱۴، ص ۶۳۰]، محمد جواد مغنیه (متوفای ۱۴۰۰ هـ ق) [۴۷، ج ۷، ص ۱۸۹]، محمد الغزالی السقا (متوفای ۱۴۱۶ هـ ق) [۳۶، ص ۵۵].

نتیجه‌گیری

دیدگاه علامه طباطبایی و عموم مفسران که آیه نخست سوره قمر را ناظر به وقوع معجزه انشقاق قمر در زمان پیامبر (ص) می‌دانند مورد انتقاد سید محمدحسین فضل‌الله قرار گرفته است. وی بر این باور است که اولاً این آیه را می‌توان به آسانی بر «حوادث هولناک قیامت» منطبق دانست. ثانیاً نظریه وقوع معجزه شق‌القمر در زمان پیامبر (ص)، با شماری از آیات ناظر به معجزات اقتراحی سازگار به نظر نمی‌رسد. ثالثاً حوادث چشمگیری همچون شق‌القمر - که دواعی بر نقل آن بسیار است - جز با تواتر اثبات نمی‌شود در حالیکه متواتر بودن روایات ناظر به این حادثه مورد تردید است. رابعاً اگر چنین حادثه چشمگیری رخ داده بود باید به عنوان مبدأ تاریخ‌گذاری برای سایر امور تلقی می‌شد.

نقدهایی که فضل‌الله بر نظریه مشهور وارد کرده یک دیدگاه شاذ یا منحصر به وی نیست زیرا پیش از او نیز دستکم شانزده تن از مفسران و اندیشمندان مسلمان کم و بیش چنین نقدهایی را مطرح کرده و آن را مورد تشکیک قرار داده‌اند.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۳]. ابن اثیر، علی (۱۴۰۹). *اسد الغابۃ*. بیروت، دارالفکر.
- [۴]. ابن بابویه، محمد (۱۳۸۵). *علل الشرائع*. قم، کتابفروشی داوری.
- [۵]. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۲۲). *زاد المسیر فی علم التفسیر*. بیروت، دارالکتب العربی.
- [۶]. ابن شهر آشوب، محمد (۱۳۷۹). *مناقب آل‌أبی‌طالب (ع)*. قم، علامه.
- [۷]. ابن عاشور، محمد (۱۹۸۴). *التحریر و التنویر*. تونس، الدار التونسیه للنشر.
- [۸]. ابن عبدالبر، یوسف (۱۴۱۲). *الاستیعاب*. بیروت، دارالجمیل.
- [۹]. ابن قتیبہ، عبدالله (۱۴۱۹). *تأویل مختلف الحدیث*. ابن قتیبہ، تحقیق محمد محیی‌الدین الاصفهانی، بیروت، المکتب الاسلامی - دوحه، مؤسسۃ الاشراق.
- [۱۰]. ابن هشام؛ عبدالملک (؟). *السیره النبویه*. بیروت، دارالمعرفه.
- [۱۱]. ازهری، محمد (؟). *تهذیب اللغه*. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۱۲]. اصبهانی، ابونعیم (۱۴۱۲). *دلائل النبوه*. بیروت، دارالنفائس.

- [۱۳]. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶). *الغدیر*. قم، مرکز الغدیر.
- [۱۴]. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران، بنیاد بعثت.
- [۱۵]. بخاری، محمد (۱۴۲۲). *صحیح البخاری*. تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر، بی جا، دار طوق النجاة.
- [۱۶]. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۸). *الفرق بین الفرق*. بیروت، دار الجیل-دارالآفاق.
- [۱۷]. بلاذری، احمد (۱۴۱۷). *انساب الاشراف*. تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
- [۱۸]. جعفریان، رسول (۱۳۸۵)، *سیره رسول خدا (ص)*. قم، دلیل ما .
- [۱۹]. حلیمی، ابوعبدالله (۱۳۹۹). *المنهاج فی شعب الایمان*. تحقیق حلمی محمد فوده، بی جا، دارالفکر.
- [۲۰]. خصیبی، حسین (۱۴۱۹). *الهدایة الكبرى*. بیروت، البلاغ.
- [۲۱]. الخطیب، عبدالکریم (?). *التفسیر القرآنی للقرآن*. قاهره، دارالفکر العربی.
- [۲۲]. خلیفه بن خیاط (۱۴۱۵). *تاریخ*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۲۳]. رشید رضا (۱۳۴۸ الف). «مسألة انشقاق القمر». *مجلة المنار*، مصر، ج ۳۰، صص ۲۶۱-۲۷۲.
- [۲۴]. ----- (۱۳۴۸ ب). «بقیة الکلام فی احادیث انشقاق القمر». *مجلة المنار*، مصر، ج ۳۰، صص ۳۶۱-۳۷۶.
- [۲۵]. ----- (۱۳۴۹). «الانتقاد علی المنار»، *مجلة المنار*، مصر، ج ۳۱، صص ۶۳-۶۹.
- [۲۶]. زرکشی، محمد (۱۴۱۰). *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.
- [۲۷]. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴)، *الدر المنثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- [۲۸]. ----- (۱۴۲۱). *الایتنان فی علوم القرآن*. بیروت، دارالکتب العربی.
- [۲۹]. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم، جامعه مدرسین.
- [۳۰]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان*. تهران، ناصر خسرو.
- [۳۱]. طبری، محمد (۱۳۸۷)، *تاریخ الطبری*. بیروت، دارالتراث.
- [۳۲]. طبری، محمد (۱۴۱۲). *جامع البیان*. بیروت، دارالمعرفة.
- [۳۳]. طوسی، محمد (۱۴۱۴ الف). *الأمالی*. قم، دارالثقافة.
- [۳۴]. طوسی، محمد (۱۴۱۴ ب). *الرسائل العشر*. قم، موسسه النشر الاسلامی.
- [۳۵]. طوسی، محمد (?). *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- [۳۶]. عبدالرزاق صنعانی (۱۴۰۳). المصنف. تحقیق الاعظمی، بیروت، المكتب الاسلامی.
- [۳۷]. الغزالی السقا، محمد(؟). الطريق من هنا. قاهره، دارالشروق.
- [۳۸]. فسوی، یعقوب (۱۴۰۱). المعرفة و التاريخ. بیروت، مؤسسة الرسالة.
- [۳۹]. فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹). من وحی القرآن. بیروت، دارالملاک.
- [۴۰]. قاسم بن محمد (۱۴۲۱). الاساس لعقائد الاکياس،، صعه، مکتبه التراث الاسلامی.
- [۴۱]. قاضی عبدالجبار معتزلی(؟)، تثبیت دلائل النبوه، بیروت، دارالعربیة.
- [۴۲]. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). تفسیر القمی. قم، دارالکتاب.
- [۴۳]. ماتریدی، ابومنصور (۱۴۲۶). تأویلات أهل السنة. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۴]. المراغی، احمد (۱۳۶۵). تفسیر المراغی. مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
- [۴۵]. مرزوقی، احمد (۱۴۱۷). کتاب الأزمنة و الأمکنة. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۶]. مسلم بن حجاج (؟). صحیح مسلم. تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- [۴۷]. معرفت، محمدهادی (۱۴۱۵). التمهيد في علوم القرآن. قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
- [۴۸]. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴). التفسیر الکاشف. تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۴۹]. مفید، محمد (۱۴۱۳). الإرشاد. قم، کنگره شیخ مفید.
- [۵۰]. مقدسی، مطهر (؟). البدء و التاريخ، بورسعيد، مکتبه الثقافة الدينية .
- [۵۱]. میلانی، سیدعلی (۱۴۱۴). نفحات الازهار. قم، مهر .

نرم افزارهای مورد استفاده در این تحقیق:

- [۵۲]. مؤسسة تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی قم، نرم افزار تراث (نسخه ۲).
- [۵۳]. -----، جامع الاحادیث (نسخه ۳/۵).
- [۵۴]. -----، جامع التفاسیر (نسخه ۲).
- [۵۵]. -----، درایه النور (نسخه ۲/۱).
- [۵۶]. -----، قاموس النور (نسخه ۲).
- [۵۷]. -----، کتابخانه کلام اسلامی (نسخه اول).
- [۵۸]. -----، مشکاة الانوار (نسخه اول).
- [۵۹]. -----، نورالسیره (نسخه ۲).